



● کلر ژوبرت
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

بیا بازی

طاها و ثنا بازی می‌کردند و می‌خندیدند. مامان گفت: «هیس! حوصله‌ی شلوغ‌بازی ندارم. بچه باید ساکت باشد.»
طاها و ثنا آه کشیدند و بی‌صدا نشستند. ولی زود حوصله‌شان سر رفت. دوباره بازی کردند و خندیدند. مامان هم دوباره گفت: «هیس! ساکت، ساکت!»
همان‌وقت بابا آمد. حرف مامان را شنید و گفت: «امام کاظم (ع) چیز دیگری می‌فرمایند.»
طاها و ثنا جلو پریدند و پرسیدند: «چی؟ زود بگو بابایی.»
بابا گفت: «امام کاظم (ع) فرموده‌اند: خوب است بچه در کودکی بازی‌گوش باشد.»
طاها و ثنا هورا کشیدند. بابا گفت: «تا وقتی بزرگ شد، باحوصله باشد.»
مامان خندید و گفت: «پس شاید من در بچگی بازی‌گوشی نکرده‌ام که حالا بی‌حوصلگی می‌کنم!»

ثنا دست مامان را کشید و گفت: «حُب، دیر که نشده.»

طاها هم آن یکی دست مامان را کشید و گفت:

«آره مامانی. می‌آیی قایم باشک بازی؟»

بابا گفت: «پس من چی؟»

و چهارتایی رفتند دنبال بازی.

* منبع: کتاب من دیگر ما. نویسنده: محسن عباسی ولدی
ناشر: آیین فطرت

